

• دریافت ۹۵/۱۱/۳۰

• تأیید ۹۶/۰۶/۱۲

تیپ‌شناسی قهرمان مرد در داستان‌های

عاشقانه کهن فارسی

(مطالعه موردی سه تیپ در شش داستان)

مریم مشرف *

چکیده

شخصیت پردازی و تیپ سازی قهرمانان مرد در قصه‌های ایرانی بر اساس الگوهای موجود در سنت پادشاهی و دینی ایران صورت گرفته است. با مطالعه موردی شش قصه، سه تیپ در این قصه‌ها شناسایی می‌شود. تیپ اول، پهلوان خاندان سام (زال و رستم) که با صفات اسطوره‌ای ایزد بهرام (ورثرغنه) ظاهر می‌شود و متأثر از اسطوره‌های هند و ایرانی است. تیپ دوم، قهرمان خاندان‌های کهن پادشاهی دارای فر ایزدی (سیاوش، بیژن و خسرو). صفات این قهرمان برآمده از الگوهای آرمانی پادشاهی کهن ایرانی است. تیپ سوم، تیپ خنیاگر شادخوار (رامین). این تیپ هرچند برآمده از سنت بزم در دربارهای ایران است، به سبب ویژگی‌های خاصش در کنار دو تیپ اول و دوم، تیپ مستقلی به شمار می‌رود.

کلید واژه‌ها:

قصه عاشقانه، تیپ، شخصیت، قهرمان مرد، اسطوره.

۱. مقدمه و بیان مسأله

قهرمانان مرد در قصه‌های عاشقانه فارسی نه فقط در مقام پادشاه مقتدر و فرمانده جنگجوی با شهامت، بلکه از حیث زیبایی و خصلت‌های جوانمردانه نیز ستایش شده‌اند و موضوع عشق‌های پرشور قرار گرفته‌اند. این قهرمانان محبوب بر چه اساسی در ادبیات فارسی ایجاد شدند که توانستند قرن‌ها تخیل ایرانی را شیفته حضور خود در قصه‌های رزمی و بزمی کنند؟ آیا می‌توان برای قهرمانان مرد قصه‌های عاشقانه الگویی را شناسایی کرد؟ الگویی که با اجزای تغییر یافته‌اش همواره بر کلیتی ثابت و استوار تکیه داشته است؟ غالباً در بررسی‌های ادبی، شخصیت معشوق(زن) مورد توجه بوده است و تا کنون شخصیت‌های مرد از این منظر بررسی نشده‌اند. می‌توان فرض کرد که تصویر قهرمان قصه‌های عشقی در ادبیات فارسی برگرفته از الگوهای به جامانده از سنت پادشاهی‌های کهن ایران است که به تدریج در ادبیات حماسی و درباری کمال پذیرفته است. صورت آرمانی پادشاه که به عنوانی مردی ایده آل نه لزوماً آن گونه که هست، بلکه آن گونه که باید باشد، معرفی و تبلیغ می‌شد، تصویری آرمانی بود که مورد تقلید همه هنرمندان نگارگران، شاعران و نویسندگان قرار می‌گرفت. این مقاله بر این فرض استوار است که تیپ شناسی قهرمانان مرد در داستان‌های عشقی کهن فارسی، ما را به شناسایی سه تیپ اصلی رهنمون می‌شود: نخست، قهرمانان بدون فرآیزدی. مهمترین مظهر این قهرمانان در شاهنامه اعضای خاندان سام اند که زال، رستم و سهراب از آن زمره‌اند. این افراد نماینده عنصر غیر زرتشتی در داستان‌های ایرانی کهن به شمار می‌روند. دوم، قهرمانان خاندان‌های پادشاهی دارای فرآیزدی. یعنی قهرمانانی که دارای ویژگی خارق‌العاده‌ای هستند که به پادشاهان اسطوره‌ای سلسله کیانی و نیز شاهان سلسله‌های تاریخی همچون ساسانیان نسبت داده شده است. سوم، شخصیت «خنیاکر» در رمانس‌های ایرانی است که هرچند ممکن است بعضی صفات مشترک را با دو دسته اول نشان دهد، به سبب ویژگی‌های خاص خود دسته مستقلی را پدید آورده است؛ یعنی شخصیتی شادخوار و عاشق پیشه که هرچند بعضی حکایت‌های بهرام گور (بهرام پنجم) را تداعی می‌کند، ولی بیشتر در شخصیت رامین، قهرمان رمانس عاشقانه ویس و رامین جلوه‌گر است. این بررسی در محدوده داستان‌های کهن معروف و بر پایه داستان‌های شاهنامه و خسرو و شیرین نظامی انجام شده است. منظومه‌های «ورقه و گلشاه» و «وامق و عذرا» و «لیلی و مجنون» با وجود قدمت، به سبب ریشه‌های غیر ایرانی در این بررسی لحاظ نشده‌اند. در زیر با بررسی داستان‌های زال و رودابه، رستم و ته‌مین، سیاوش و سودابه،

بیژن و منیژه، خسرو و شیرین و ویس و رامین، به مطالعه سه تیپ ادعا شده در بالا می‌پردازیم و نوع داستانی و حوادث مرتبط با هریک را بررسی می‌کنیم.

۲. تیپ‌شناسی قهرمانان قصه و زمینه‌های آن در اسطوره و تاریخ

هنر ایرانی دلاوران و جنگاوران حماسی خود را در طول اعصار و قرون نه تنها از حیث شهامت و جنگی بودن بلکه از نظر زیبایی‌های ظاهری و خردمندی نیز ستایش کرده است. هرگاه پیکره‌های سنگی قهرمانان تاریخی و اسطوره‌ای ایران را با سنگ نگاره‌ها و پیکره‌های دیگر مقایسه کنیم این معنی بر ما روشن‌تر می‌شود. بر خلاف تزئینات و آرایش قصرهای پادشاهان آشور و بابل که یادآور پیروزمندی‌های آنها در حالت شکار یا در میدان جنگ است و تصویرهایی خشن و رعب‌آور را به نمایش می‌گذارد، پیکره‌های به جا مانده در ایران بویژه از دوران هخامنشی ثابت می‌کند که سیاست عمومی پادشاهان بر این بود که تصویری صلح‌جو و در عین حال پیروزمندانه از خود ترسیم کنند تا در نظر اقوام گوناگونی که در قلمرو آنان بودند، پادشاهی مهربان و حمایتگر به نظر رسند، پیکره سنگی داریوش اول و جانشینان او پادشاه نشسته بر روی تخت را نشان می‌دهد که مردم در اطراف او قرار دارند. پادشاه با موهای مجعد و ریشی بلند دسته‌گلی به یک دست و نیزه پادشاهی را به دست دیگر گرفته با چهره‌ای آرام به جلو می‌نگرد. این تصویر داریوش اول که بر دیواره کاخ آپادانا ترسیم شده، مظهر و نمادی از تصویر همه پادشاهان باستانی ایران است.

در عین حال تصویرها و توصیفات به جا مانده از این شاهان نشان دهنده ویژگی‌های بزمی نیز هست: شادنوشی در کنار محبوب. یکی از تصویرهای به دست آمده از یونان، پادشاه ایران را در یک بزم خصوصی با معشوقش نشان می‌دهد. او با کلاهی ساده بر سر، به پشتی تکیه داده، پاها را دراز کرده و با چهره‌ای آرام زنی را می‌نگرد که روبه روی او نشسته و جام شراب را به سوی پادشاه دراز کرده است. این تصویری بزمی است که در ادبیات غنایی فارسی زیاد با آن رو به رو می‌شویم. مجموعه سنن به جا مانده از آئین رزم و بزم و پادشاهی و داستان‌های مربوط به سنت زرتشتی و همچنین حکومت‌های محلی مرتبط با حکومت مرکزی ایران باعث پیدایش تیپ‌های مختلفی در قصه‌های عاشقانه کهن شده است. با مطالعه موردی در شش داستان معروف ایرانی که دارای درونمایه‌ای عاشقانه است، دریافتیم که سه تیپ اصلی در قهرمانان ماجراهای عشقی قابل شناسایی است:

۱. قهرمان ماجرای عشقی از پهلوانان رزمجوی و سلحشور است. این تیپ که در تعدادی از قصه‌ها دیده می‌شود، متأثر از جنبه‌های اسطوره‌ای است که در اوستا آمده و به ایزد بهرام منسوب شده است. در این یش، بهرام با صفات نیرومندی و توانایی جفتگیری بسیار زیاد توصیف شده. او در قالب نوجوانی پانزده ساله و پرفروغ با چشمانی درخشان و زیبا و نیز بار دیگر در پیکر مردی درشت اندام که خنجری زرین در بر دارد ظاهر می‌شود. ایزد بهرام نه تنها مظهر پیروزی قوم آریایی بر همه دشمنانش است، صفات دیگی چون مردانگی و قدرت فرزند آوری و توانایی جسمانی فوق العاده از ویژگی‌های برجسته اوست. به همین سبب در اوستا به شکل‌های مختلفی ظاهر می‌شود که همگی دارای این صفات نرینگی و نیرومندی است. او به صورت گاو نری با شاخ‌های زرین، اسب سپید زیبا با گوش‌های زرد و لگام زرین که بر پیشانی‌اش نشان پیروزی است دیده می‌شود. ایزد بهرام همچنین به شکل شتر نر سرکش که توان جفتجویی بسیار دارد و نیز به صورت ورث‌رغنه که نماد پیروزی است ظاهر می‌شود (دوستخواه، ۱۳۶۶: ۲۷۰ به بعد). مری بویس باور دارد که بهرام معادل شخصیت افسانه‌ای ایندرا ایزد سلحشور در ودهای هندی است (بویس، ۱۳۸۴، ۱۱۹). ویژگی‌های اسطوره‌ای بهرام در قهرمانان بزرگ شاهنامه زال و رستم و سهراب آشکار است. به همین سبب در این مطالعه مورد زال و رستم در قصه‌های عشقی زال و رودابه و رستم و تهمینه انتخاب شده است.

۲. قهرمان ماجرای عشقی از پادشاهان و شاهزادگان متعلق به خاندان‌های بزرگ پادشاهی در شاهنامه است که زیبایی و جاذبه‌های جسمانی را با شکوه قدرت همراه کرده‌اند. خسرو پرویز، بیژن، بهرام و سیاوش از این گروهند. بر اساس افسانه، این قهرمانان علاوه بر زیبایی و ثروت از هوش و زیرکی و آن ویژگی که ایرانیان فرهنگ می‌نامند برخوردارند. ولی آنچه آنان را به طور خاص ویژه و ممتاز می‌کند نه زیبایی است و نه فرهنگ و دانش، بلکه عنصری مرموز در فرهنگ ایرانی است که «فر» نامیده می‌شود (دوستخواه، همان: ۲۹۰، نیبرگ ریشه باور به فر ایزدی را در عقاید مادها دانسته است. نیبرگ، ۱۳۵۹۳۳۵: در مورد ریشه شناسی واژه فر بنگرید معین، ۱۳۲۶: ۲۱۹، پانوش ۳ و ص ۲۲۸). برابر اوستا، این فر به خاندان کیانی و بعضی پادشاهان دیگر ارزانی شده و نه فقط پادشاهی این مردان را قطعی می‌کند بلکه به چهره آنان نیز جاذبه‌ای خیره کننده و قدسی می‌بخشد. توصیف پلوتارک از سورنا سردار اشکانی، شاید تصویری نزدیکتر از این پهلوانان افسانه‌ای به ما بدهد: «به هیچ وجه شخصی عادی نبود. در

ثروت و خانواده و شهرت دومین و در دلاوری و شهامت نخستین مرد امپراطوری اشکانی بود. در زیبایی هم‌تا نداشت. هر زمان که تنها و محرمانه سفر می‌کرد هزار بار شتر داشت و دوپست ارابه زنان و کنیزان او را می‌بردند و هزار مرد تمام سلاح برای محافظت و گروه بسیاری مردان سبک اسلحه در رکابش بودند. «(پلوتارک، ۱۳۸۰: ۴۳۲) می‌توان این تصویر را الگو و مبنایی برای ویژگی‌های دسته‌ای که ذکرش رفت در نظر گرفت، یعنی تصویری از پادشاهان و شاهزادگان محبوب و معروف ایرانی که خاطره آن به این صورت آرمانی شده و متعالی در ذهن و ضمیر ایرانی باقی مانده و با افسانه‌ها درآمیخته است. یعنی قهرمانان شکوهمند برآمده از تصویر پادشاهی‌های باستان. از این دسته، تپیی آرمانی در قصه‌های عاشقانه فارسی به وجود آمده است که شماری از قهرمانان قصه‌های عشقی معروف از آن برآمده اند. از این گروه در بررسی حاضر به مطالعه بیژن (در داستان بیژن و منیژه)، سیاوش (در ماجرایش با سودابه) و خسرو پرویز قهرمان قصه عشقی خسرو و شیرین می‌پردازیم.

۳. سومین تیپ قهرمان داستان‌های عشقی، جوان شادخوار خنیاگر است که هر چند از ویژگی‌های دو دسته اول به کلی خالی نیست، ولی به سبب خصوصیات متفاوت می‌تواند در دسته‌ای جداگانه بررسی شود. به باور ما تیپ خنیاگر در رمانس‌های عاشقانه فارسی از ترکیب سنت ادبیات بزمی ایران پیش از اسلام با بعضی حکایت‌های افسانه آمیز تاریخی مرتبط با بهرام گور (بهرام پنجم) پدید آمده است. برای معرفی این تیپ، شخصیت رامین در منظومه ویس و رامین را برگزیده‌ایم و قصد داریم با مطالعه این شخصیت ویژگی‌های نوع سوم را آشکار سازیم.

۱.۲ دسته اول، پهلوانان بدون فرّ ایزدی: خاندان سام نریمان

ویژگی‌های اسطوره‌ای بهرام در قهرمانان بزرگ شاهنامه: زال و رستم و سهراب آشکار است. این قهرمانان همه از خاندان سام نریمانند. ولی نباید از یاد برد که خاندان نریمان دارای فرّ ایزدی نیستند. قدر مسلم این است که خاندان رستم به هیچیک از خاندان‌های پادشاهی ایران در شاهنامه منسوب نیست. شاید به همین سبب نوع زیبایی آنان بر خلاف پادشاهان کیانی از نوع ایزدی و زیبایی قدسی نیست. به این ترتیب مجموعه صفات پهلوانی در افراد خاندان رستم آنان را در ترکیبی متفاوت از پادشاهان ایران قرار می‌دهد. محققان عقیده دارند که قصه‌های زال

و رستم از مأخذی غیر از خداینامه به شاهنامه راه یافته است. بویژه چون نامی از آنان در اوستا نیامده است. مارکوارت زابل را که پایتخت آن غزنین بوده ملک رستم پادشاه سگستان می‌داند که حکومتی مستقل از ایران داشت (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۸۷ و ۸۱). به تحقیق هرتسفلد، رستم از لحاظ تاریخی یکی از پادشاهان سگستان است (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۹۷). ولی بهمن سرکاراتی این نظر را قبول ندارد (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۷). با اینهمه آنچه مهرداد بهار در مورد این پهلوان ملی می‌گوید با شخصیتی که از رستم می‌شناسیم هماهنگی زیادی دارد. به تحقیق بهار، رستم با ایندیره خدای سلحشوری در آثار ودایی یکی است. سلاح ایندیره آذرخش است و هنگام تولد مانند رستم از پهلوی مادر زاده شده است. ایندیره همچون رستم یار و یاور قوم آریایی در نبرد است و برخلاف خدای مهم هند «ورونه» که مظهر نظم معنوی و اخلاقی است، ایندیره با تکیه بر قوای جسمانی خارق العاده خود سرور جهان مادی است (بهار، ۱۳۴۹: ۳۰). نولدکه به وجود رگه‌های شیطانی در خمیره رستم اشاره می‌کند (نولدکه ۱۳۵۷/۲۵۳۷: ۳۰). بر همین اساس، اسلامی ندوشن عقیده دارد که رگه اهریمنی را تقریباً در همه پهلوانان بزرگ از جمله ایزد منشان طغیانگر چون پرومته و هرکول می‌توان دید (ندوشن ۱۳۷۶: ۸۲-۸۳). خاندان سام در شاهنامه به موجب حکمی از طرف لهراسب حکومت سیستان را دارند و در عین رادی و جاذبه‌های بسیار به کلی از نیرنگ خالی نیستند، بارزترین جلوه این ترفندبازی را در نبرد رستم و اسفندیار می‌توان دید، که رستم به حیل بر حریف جوان خود غلبه یافت (فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۶: ۲۱۶).

در داستان زال و رودابه (فردوسی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵ بیت ۲۸۹ به بعد، اسلامی ندوشن به وجود شباهت‌هایی میان رومئو و ژولیت و زال و رودابه اشاره کرده است، ندوشن ۱۳۴۹: ۹۶؛ برخی لطایف داستان زال و رودابه بویژه از منظر سیاسی مورد توجه فضل‌الله رضا بوده است، رضا، ۱۳۵۰: ۱۱۷)، زال در مقام عاشقی جلوه گر می‌شود که برای وصال معشوق هر مانعی را از سر راه بر می‌دارد، حتی آداب و رسوم را. هنگامی که رودابه دختر مهرباب، حاکم کابل دل به زال بست و او را به عشق خویش دعوت کرد، زال علی‌رغم هشدارهای بزرگان پنهانی عشق رودابه را پذیرفت و با این عمل به پیمان خود با شاه ایران کم‌اعتنایی نشان داد. زیرا رودابه از نسل ضحاک بود و پذیرش عشق او، نادیده گرفتن دشمنی دیرین ضحاک با ایران محسوب می‌شد. زال به خوبی از خطرات این عشق آگاه است. عشقی که ممکن است نه فقط آینده سیاسی شخص او را به خطر اندازد، بلکه ممکن است تمام خاندان او را در موقعیتی سخت دشوار قرار دهد. علاوه بر این وجود اختلافات و محظوریت‌های دینی نیز برقراری هر نوع خویشاوندی با

حکومت کابل را برای خاندان سام غیر قابل قبول می‌کرد. به طوری که زال به مهرباب(پدر رودابه) در پاسخ به دعوت او بر سفره پاسخ داد که شاه ایران غذا خوردن زال را با بت پرستان تحمل نمی‌کند. رد کردن این دعوت خود نشان اهمیت و حساسیت موضوع است. در این میان، رودابه با شنیدن اوصاف زال ندیده عاشق او شده است. ندیمان و اطرافیانش پیوسته او را به این سبب سرزنش می‌کنند. زیرا از نظر آنان این غریبه سپید موی که بر سر خوان سیمرغ در کوه پرورش یافته و شیر مادر نخورده وحشی است. با اینهمه رودابه در عشق این جنگجوی شجاع پابرجاست و با همدستی دایه و ندیمه‌اش عاقبت زال را به شستان خود می‌کشاند. پذیرش عشق رودابه بدون اجازه پدر رودابه، مهرباب کابلی و در حالی که زال در خانه مهرباب مهمان بود خلاف سنت جوانمردی به نظر می‌رسد. مهرباب که از رفتار رودابه به شدت خشمگین است در عین حال از حمله شاه ایران وحشت دارد و قصد جان رودابه را کرده است. زال که دوست و دشمن را علیه خود برانگیخته، بی‌پروا به دفاع از رودابه می‌شتابد و با این کار به مصالح خانوادگی خود پشت می‌کند. بحران سیاسی که میان حکومت مرکزی، زابلستان(قلمرو سام و زال) و کابلستان(قلمرو خاندان مهرباب) بالا گرفته است عاقبت با پادرمیانی زال و از طریق سیاسی حل و فصل می‌شود. ثمره ازدواج زال و رودابه محبوبترین قهرمان شاهنامه، رستم بود. رستم مورد عشق و علاقه شاهزاده‌های بیگانه از سرزمین سمنگان در توران زمین قرار گرفت. رستم نیز قهرمان داستان عشقی دیگری است که جرعه آن پیش از دیدن و از راه شنیدن اوصاف دوست در دل شاهزاده‌ای غیر ایرانی به نام ته‌مین برافروخته گردید(ماجرای رستم و ته‌مین در شاهنامه در آغاز داستان سهراب آمده است: شاهنامه، همان، ج ۲، داستان سهراب، قسمت دوم: ۱۷۰، بیت ۱۵ به بعد). این شاهزاده تورانی به خوبی می‌داند که دل به پیمان مهر رستم بستن ناممکن است. زیرا میان دو کشور دشمنی دیرینی در کار است. با اینهمه چون گذار رستم به سمنگان افتاد، ته‌مین از فرط عشق خود را به همسری وی درآورد تا از او فرزندی بیابد. حاصل این پیوند کوتاه، سهراب است که نه ماه بعد از ته‌مین متولد شد.

اگر چه داستان عاشقانه خاصی به سهراب نسبت داده نشده ولی در شاهنامه آمده که او عاشق گرد آفرید جنگجوی زن ایرانی شد، و این موضوع هنگامی رخ داد که کلاه جنگی گردآفرید در هنگام مبارزه با سهراب به زمین افتاد و سهراب با دیدن او به وی دل‌باخت. گرد آفرید به سهراب وعده داد که او را با خود به قصر خواهد برد ولی با فریب دادن سهراب، خود به تنهایی وارد کاخ شد و سهراب را پشت دروازه وانهاد(همانجا: ۱۸۸، بیت ۲۵۰-۲۶۰).

از لحاظ جسمانی، صفاتی که زال، رستم و سهراب به آن وصف شده اند بهراموار است: رانی چون ران شتر کلفت و بازویی مانند شیر دارند. زال قد بلند و کمر باریک و بالاتنه پهن است. چشمانی چون نرگس سیاه و چهره‌ای بسیار گلگون دارد (فردوسی، ۱۹۶۶، ج ۱، پادشاهی منوچهر: ۱۶۹ بیت ۵۱۵-۵۱۷). رستم نیز در نوجوانی درست با همین ویژگی‌ها توصیف شده است (همانجا، ج ۱، پادشاهی منوچهر، بخش ۲۷: ۲۴۴-۲۴۵، بیت ۱۵۸۷-۱۵۸۹). نیز بنگرید به توصیف سهراب در پانزده سالگی (همان، داستان سهراب، ج ۲: ۲۰۸، بیت ۴۸۸-۴۸۹) اگر ترفند و نیرنگ زال و رستم در سهراب نیست بدان سبب است که وی در هنگام مرگ پانزده سال بیشتر نداشت. با اینهمه از لحاظ جسمانی با صفاتی همچون پدر و پدربزرگش توصیف شده است.

۲.۲ دسته دوم: شاهزادگان دارای فر ایزدی

دسته دوم قهرمانان قصه‌های عشقی، قهرمانانی از سلسله‌های پادشاهی ایرانند که هر چند بر خلاف دسته اول دارای فر ایزدی دانسته می‌شوند، ولی آنها نیز نقاط قوت و وضعی خاص خود را دارند. از سیاوش آغاز می‌کنیم. قهرمان یکی از محبوبترین داستان‌های شاهنامه. کسی که عشق حرام نامادریش به او سرنوشتش را تغییر داد. سودابه بر اساس داستان در یک نظر دل به سیاوش باخت. چنان که گویی یخ را در برابر آفتاب بنهند، وجودش گدازان شد (ز ناگاه روی سیاوش بدید/ پر اندیشه گشت و دلش بر دمید/ چنان شد که گفتم طراز نخ است/ و گر پیش آتش نهاده یخ است: شاهنامه، همان، ج ۳، داستان سیاوش، بخش دوم، ص ۱۴، بیت ۱۳۵-۱۳۷). اما توصیفات از آن گونه که درباره خاندان سام آمده برای سیاوش به کار نرفته است. فردوسی در صحنه‌های مختلف داستان سیاوش، جزئیات زیبایی او را توضیح نمی‌دهد. اگرچه صفات پهلوانی، قدرت او در جنگ تن به تن و هنرنمایی‌های او در بازی چوگان در لابه لای داستان بسیار ستایش شده، ولی سودابه عاشق جاذبه خاص سیاوش است نه صفات پهلوانی او (سودابه را با فدر (Phedre) زن تزه (Thesee) که به ناپسری خود هیپولیت (Hippolyte) عشق می‌ورزید مقایسه کرده‌اند، ندوشن همانجا: ۹۹). سیاوش دارای چیزی است که در ادبیات فارسی «آن» نامیده می‌شود. این ویژگی توصیف ناپذیر سیاوش چند بار از قول قهرمانان مختلف داستان بیان شده و آن چنان است که راز جاذبه اسرار آمیز سیاوش بر کسی فاش نمی‌شود.

تو را پاک یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو هرکت بدید

(همانجا، بخش ۲: ۱۵، بیت ۱۵۰)

سودابه که هفت سال از عشق سیاوش می‌گذارد به اصرار از شاه می‌خواهد که سیاوش را برای دیدن دختران دربار به شبستان سودابه بفرستد. سیاوش با اکراه به شبستان سودابه پا می‌گذارد می‌رود. روی سیاوش آن قدر پر جاذبه است که دختران نمی‌توانند چشم از او بردارند (سیاوش چو چشم اندکی برگماشت / از ایشان یکی چشم از او برداشت، همانجا، بخش ۳: ۲۱، بیت ۲۶۰). هر چند سودابه خود را به سیاوش تسلیم کرد ولی سیاوش عشق ناپاک او را نپذیرفت (رخان سیاوش چو گل شد ز شرم / بیاراست مژگان به خوناب گرم / چنین گفت با دل که از کار دیو / مرا دورداد کیهان خدیو / نه من با پدر بی وفایی کنم / نه با اهرمن آشنایی کنم، همانجا: ۲۲-۲۳، بیت ۲۸۵-۲۸۸).

اگرچه سیاوش به موجب افسانه دارای فر ایزدی و جاذبه قدسی بود ولی هرگز به پادشاهی نرسید و حتی آرزوی آن را نداشت. سیاوش در ادبیات فارسی مظهر معصومیت و پاکی است (بن ویژگی سیاوش از نظر منتقدان دورنمانده: یوسفی، ۱۳۴۹: ۸۷-۱۰۹). کامجویی صفتی است که در سیاوش نمی‌بینیم. او برای رها شدن از عشق ناپاک سودابه به کشور دشمن پناهنده شد و مرگ را به جان خرید. شخصیت سیاوش و ماجرای او را از بسیاری جهات می‌توان با شخصیت و داستان یوسف پیامبر مقایسه کرد.

یکی دیگر از قهرمانان قصه‌های عشقی در شاهنامه، شاهزاده کیانی، بیژن است که داستان او با منیژه دختر افراسیاب پیش از سرودن شاهنامه هم معروف بوده است (صفا، ۱۳۶۳: ۱۷۷ و ۲۵۵-۲۵۶). او نیز چون سیاوش دارای فر ایزدی و جاذبه خارق العاده است. منیژه شاهزاده تورانی و دختر افراسیاب، در یک نگاه طوری عاشق بیژن شد که تصمیم گرفت او را معشوق خود سازد؛ اگرچه پدر منیژه نیز دشمن شماره یک خاندان کیانی بود و این، داستان عشق دو دل‌داده از دو خاندان متخاصم است. بیژن نیز با جاذبه‌ای فوق العاده در چشم منیژه ظاهر می‌شود و این مطلب از توصیف فردوسی آشکار است. (شاهنامه، همان، ج ۵، ابیات ۱۹۲-۱۹۸)^۴

شخصیت تاریخی بیژن برای ما آشکارتر است. بیژن نوه گودرز از شاهزادگان دوره اشکانی بود. یکی از سنگ نگارهای دوره اشکانی در بیستون نشان دهنده تصویر پیروزمندانه سوارکاری است که تاجی بر سر نهاده و نیزه‌ای در دست دارد. در مقابل او سوار دیگری در حال افتادن از اسب دیده می‌شود. در زیر سنگ نگاره نوشته شده است «گودرز پسر گیو» (Brosuis, 2006, p. 129، در مورد خاندان گودرز که بیژن به آن منسوب است بویژه رجوع شود به مینورسکی، همان: ۴۵۶). در شاهنامه بیژن پسر گیو است و گیو پسر گودرز. گودرز اگرچه از خاندان اشکانی نبود ولی مقام

بالایی داشت و در سال ۸۸ میلادی بعد از مهرداد دوم به سلطنت رسید (هرتسفلد، همانجا، ۱۳۸۱: ۲۹۴). بخشی از زیبایی بیژن که جذابیت او را در چشم دختر افراسیاب افزوده به سبب لباس‌های شاهوار اوست که در شاهنامه به آن اشاره شده است. او هنگامی که قصد داشت منیژه را ببیند تاج مخصوص ایام بزم خود را که از پدر دریافت کرده بود، بر سر نهاد و ردای زرین رومی به تن کرد، خود را به گوشواره و طوق و بازوبندی گوهر نگار آراست، پری از همای به تاج خود فرو کرد و کمربندی پهلوانی و جواهرنشان به تن کرد. آن گاه اسب شبرنگ خود را خواست و به دیدار منیژه رفت (فردوسی، همان، ج ۵، داستان بیژن و منیژه، ابیات ۱۸۳-۱۸۷).^۵

آرایش‌هایی که در این قطعه برای بیژن ذکر شده در نگاره‌ها و سکه‌های به جا مانده از عصر اشکانی و ساسانی نیز دیده می‌شود. در آن دوران همراه داشتن جواهرات، نه تنها بخشی از شکوه مردانه محسوب می‌شد، بلکه فایده عملی آن نیز این بود که در موقع لزوم می‌توانستند به عنوان پاداش و یا دستمزد و یا به عنوان هدیه آن را ببخشند. رستم هنگامی که تهمینه را ترک می‌کرد سه گوهر گرانبها به نشانه یادگار به او داد، در حالی که او قبلاً از دیدار خود با تهمینه خبر نداشت. اما حمل جواهراتی همچون گوشواره و گردنبند و مهره‌های زرین بر روی کمربند یا زین و یراق اسب، امری نا معمول نبوده است، به طوری که زال هنگام ملاقات با خدمتکار رودابه، گوشواره خود را از گوش در آورده، به او بخشید. البته خاندان رستم تزئینات مردانه اشرافی همچون تاج نگین دار استفاده نمی‌کردند و اگرچه رستم تاج بخش است، از تاج خود او صحبتی به میان نیامده ولی قبای رومی و کلاه مخصوص بزم که غیر از تاج است و برای مراسم دیگری استفاده می‌شده نزد شاهزادگان معمول بود و بخشی از جاذبه مردانه آنها به شما می‌آمده است. علاوه بر این هرتسفلد به فراوانی موی مجعد در آرایش مردان پارسی و مادی اشاره می‌کند. (هرتسفلد، همانجا: ۲۷۳). این مطلب از آرایش موی رامین، قهرمان منظومه ویس و رامین نیز دانسته می‌شود که به خوشه انگور مانند شده است: دو زلف انگور و عارض آب انگور / غلام هر دو گشته مشک و کافور؛ تودوا و گواخالییا ۱۳۴۹: ۱۵۴. در ادامه بیشتر از او سخن خواهیم گفت).

دیگر شاهزاده پارسی که قهرمان منظومه عاشقانه معروفی است، خسرو پرویز است که داستان عشق او و محبوب ارمینش شیرین، در شاهنامه به طور خلاصه آمده ولی منظومه خسرو و شیرین نظامی که از زیباترین منظومه‌های فارسی است آن را موضوع خود قرار داده است. قصه خسرو و شیرین - معشوقه‌ای سریانی که در افسانه نظامی شهزاده ارمنی معرفی شده -

معروفترین قصه عشقی ایران است. خسرو پرویز (سلطنت از ۵۹۰-۶۲۷م) بعد از خسرو انوشیروان دومین پادشاه معروف ساسانی است. ولی بر خلاف خسرو انوشیروان، سلطنت پرزرق و برق خسرو پرویز در نهایت چیز زیادی عاید ایرانیان نکرد. این پادشاه مغرور و از خود راضی با هزینه‌های گزاف، تجمل‌گرایی افسانه‌ای و لشکرکشی‌های بیهوده خود قوای مالی و انسانی ایران را ضعیف کرد و با برباد دادن دارایی‌های ملی در راه تجمل‌خواهی و با حق ناشناسی نسبت به سرداران جنگی و غیور خود در نهایت امپراطوری ساسانی را در جاده سقوط قرار داد و در سال ۶۲۸ میلادی به دنبال یک کودتای سیاسی کشته شد.

قصه خسرو از این جهت ممتاز است که نام دو زن با شخصیت‌های واقعاً تاریخی در آن ثبت شده که البته هیچکدام ایرانی نبودند: مریم، همسر رسمی خسرو دختر موریس امپراطور بیزانس بود که در سرکوب قیام بهرام چوبین به یاری خسرو آمد و خسرو در مقابل ارمنستان را به او واگذار کرد و در عین حال با دختر او نیز ازدواج کرد (طبری، همان، ج ۲: ۱۴۸). دیگر شیرین معشوقه خسرو که که بعداً خسرو با او ازدواج کرد (بر وفق داستان نظامی، شیرین همسر دوم خسرو بود که به دنبال یک عشق پرماجرا با او ازدواج کرد؛ ولی به تحقیق نولده شیرین همسر مسیحی خسرو و پرنفوذترین زن زندگی او، پیش از ازدواج خسرو با مریم، زن او بوده است، نولده، ۱۳۵۸، تعلیقات فصل ۸، شماره ۲۳). به موجب شاهنامه خسرو شیرین را از دوران نوجوانی و هنگام ولیعهدی می‌شناخت. آوردن این زن بی اصل و نسب به دربار آن گونه که فردوسی نقل کرده، موجب رنجش موبدان و رجال دربار بوده است. ولی در نهایت خسرو حضور این زن را به درباریان و موبدان تحمیل کرد. با مرگ مریم، همسر رسمی خسرو که بنا بر روایات مسموم شد و به قتل رسید، شیرین هرچه بیشتر بر نفوذ خود افزود تا جایی که قصد داشت پسر خود را به جای پسر مریم (شیرویه) به تخت بنشاند. بعدها هنگامی که شیرویه پدر را از سلطنت خلع کرد و او را کشت (طبری، همانجا: ۱۶۹)، خواست تا شیرین را مجبور به ازدواج با خود کند ولی شیرین با خوردن زهر خودکشی کرد و جان داد. در منظومه نظامی، خسرو به جد و جهد از شیرین می‌خواست که به طور غیر رسمی و پنهانی با او رابطه داشته باشد. زیرا ازدواج با او سبب رنجش عمیق مریم از سویی و خراب شدن روابط ایران و امپراطوری روم از سوی دیگر می‌شد. ولی شیرین علی‌رغم عشق به خسرو، رابطه نامشروع را نپذیرفت و خسرو هم از قدرت خود برای وادار کردن او به پذیرش عشق استفاده نکرد.

در این قصه، خسرو چه در دوران ولیعهدی و چه در هنگام پادشاهی با همان ویژگی‌های

جافتاده دلاوران خوش سیما و پرجاذبه قصه‌های ایرانی ترسیم شده است. نخجیر و چوگان، شهامت در کشتن شیر به تنهایی، مهارت در سواری و تیراندازی و علاقه به پند موبدان، صفت مشترک بسیاری از این پادشاهان افسانه‌ای است. البته غالباً عشرت پرستی و افراط در شراب و زن را نیز باید به صفات آنان افزود. آیا همین افراط در می‌پرستی و شهوترانی نیست که بیژن را در دام منیژه گرفتار ساخت و در نهایت باعث شد که شاهزاده ایرانی خود را بدون اسلحه در چنگ دشمن تورانی بیابد؟ هر چند این روایت‌های افسانه آمیز سرشار از مبالغه‌های هنری است، ولی باور عمومی در حق قهرمانان قصه را نشان می‌دهد. زیرا بدون شک این چهره‌ای است که مردم و پدید آورندگان قصه، در این قهرمانان می‌دیدند و آن را با اشتیاق و علاقه وصف ناپذیری در طول قرن‌ها پاس داشتند.

این صفات مردانه در قصه‌های مربوط به بهرام گور (سلطت از ۴۲۰-۴۳۸) انعکاس بسیار روشنی دارد. اگر چه بهرام قهرمان منظومه عشقی معروفی نیست ولی حکایت‌های عشقی مختلف او از دیرباز سرزبان‌ها بوده است. شهامت، جنگاوری و روحیه بی آرام این پادشاه در کنار عشرت پرستی و علاقه سیری ناپذیرش به زن تصویرهایی از زندگی این پادشاه افسانه‌ای را در خاطره ملی ایرانیان حفظ کرده و گوشه‌هایی از آن را فردوسی در شاهنامه ضبط کرده است. همین بهرام بود که در حمله و حشتناک هیاطله (هونهای سفید) به ایران (۴۲۵م) با یک شیخون خارق العاده به طرز حیرت آوری سپاه دشمن را شکست داد و شخصاً پادشاه آنها را کشت و ایران را از خطری بزرگ نجات بخشید. نولدکه بهرام را مردی حادثه جو و عیاش معرفی کرده که «با همه دلیری و شجاعت اساساً آدم ضعیفی بوده است.» (نولدکه، همانجا، تعلیقات فصل ۴، شماره ۷۱) معلوم نیست نولدکه از کجا به چنین قضاوتی در مورد بهرام رسیده در حالی که به اذعان خود نولدکه بهرام با رسمی شمردن دین مسیحی برای اولین بار در ایران اصلاحات مذهبی مهمی انجام داد که او را شجاعانه در برابر روحانیت پر نفوذ زرتشتی قرار می‌داد. علاقه بهرام به موسیقی و شعر به قدری زیاد بود که از طریق اصلاحاتی در سلسله مراتب دربار برای اولین بار موفق شد نوازندگان و اهالی موسیقی را در کنار رجال درجه اول دربار جای دهد؛ (مسعودی، ۲۰۰۵، جلد ۲: ۱۵۷) امری که خشم موبدان و درباریان را برانگیخت. بنا بر روایات معروف تاریخی، بهرام دوازده هزار نوازنده و خنیاگر از هند به ایران آورد (بهار، ۱۳۱۸: ۶۹). دقیقاً همین ویژگی‌ها در زندگی تاریخی و افسانه ای خسرو پرویز نیز منعکس است. به گزارش طبری در دربار خسرو دوازده هزار کنیز برای خواندن و نواختن حضور داشتند. دو

موسیقیدان معروف ایرانی بارید و نکیسا در دربار او بسیار با نفوذ بودند. در خسرو و شیرین نظامی، هنگامی که شیرین با غرور و سرسختی حیرت‌انگیزی به درخواست‌های عشقی خسرو پاسخ رد داد و او را از قصر خود راند، این پادشاه مغرور و مبتلای عشق در بزمی که برپا داشت خنیاگران را به حضور خود خواند تا آرام شود. او نمی‌دانست که شیرین که از رفتن خسرو سخت پشیمان شده و می‌گردد شبانه سوار بر اسب، خود را به قصر خسرو رسانده و از بارید خواسته که به نوعی زمینه‌ی وصال را فراهم سازد. خسرو نمی‌دانست که شیرین در قصر است و در پشت پرده‌ای ایستاده و او را می‌نگرد. در این مجلس به یاد ماندنی سوال و جواب‌های (مجاوبه) شیرین و خسرو همراه با شعر و آواز از زبان نکیسا و بارید صورت می‌گیرد که از جذابیت فوق العاده‌ای برخوردار است. هر یک از این دو نوازنده بزرگ به نوبت غزلی عاشقانه از قول یکی از این دو عاشق و معشوق می‌خواند و این کار را بارها تکرار می‌کند. نکیسا و بارید در هر نوبت سوز و حرارت بیشتری به خرج می‌دهند و به کلام اوج بیشتری می‌بخشند تا عاقبت جادوی موسیقی و شعر آنان طوری روح عاشق و معشوق را به لرزه در می‌آورد که از تمام موانع بالاتر می‌روند و در پایان این مجلس خسرو از شیرین رسماً خواستگاری می‌کند. در حقیقت بسیاری از صحنه‌های عشقی مهیج این منظومه با موسیقی همراه است. همین سنت نگهداشتن نوازندگان در دربار بعدها در دربار خلفای عباسی احیا شد و کتاب الاغانی فهرست بلند بالایی از موسیقی دانان و انواع الحان رایج در آن دوران را نشان می‌دهد که کاملاً بازتاب همین روش و آداب و رسوم دربار ساسانی است. (Boyce, 1957, p. 10-47) داستان خسرو و شیرین شامل روانشناسی عشق است بر محور غرور و تعصب و از بسیاری جهات با داستان قدیمی ویس و رامین قابل قیاس است که نمونه دیگری از عشق درباری را پیش رو می‌گذارد و قهرمان آن، موضوع دسته سوم قهرمانان داستان‌های عشقی است.

۳.۲ دسته سوم: جوان شادخوار خنیاگر

همان‌گونه که در بالا یادآور شدیم، آداب بزمی از سنن دیرین ایرانی است. البته خسرو خود نوازنده نبود. ولی بهرام گور به موجب روایاتی که از او شده، شاعر و نوازنده هم بوده است. زندگی و ماجراهای او شاید الهام بخش شخصیت یکی دیگر از قصه‌های عشقی معروف باشد: منظومه «ویس و رامین» سروده فخرالدین اسعد گرگانی (فوت بعد از ۴۴۶) که از قصه‌های عشق درباری برگرفته از ادبیات عصر اشکانی است (به این نکته بسیار اشاره شده است. از جمله بنگرید

مینورسکی، ۱۳۳۷: ۵۵۹، ۴۱۷، صفا، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۷۰). منظومه ویس و رامین قصه عشق ممنوع رامین برادر پادشاه پیر مرو (وجود تاریخی این شخص شناخته شده نیست. صاحب مجمل التواریخ او را از تیول داران عهد شاپور بابکان (ساسانی) می‌داند که از طرف وی حاکم مرو و خراسان و ماهان بوده است. بهار، ۱۳۱۸: ۱۶۰. ولی غالب محققان اصل داستان را مربوط به زمان‌های پیش از ساسانیان می‌دانند) به ویس همسر جوان و زیباروی پادشاه است. در این منظومه رامین با صفات غنایی توصیف شده است. او جوانی زیباروی و عاشق پیشه است که چنگ می‌نوازد و سرود می‌خواند. صفاتی که بیشتر او را در ردیف یک خنیاگر حرفه‌ای قرار می‌دهد. برادر ویس هنگامی که خواهرش را برای تسلیم شدن به این عشق ممنوع سرزنش می‌کند از همین ویژگی رامین با لحنی سرزنش‌بار سخن می‌گوید. زیرا به نظر برادر ویس، رامین کاری به جز نوشیدن و نوازندگی ندارد (فخرالدین اسعد گرگانی (تصحیح تودوا و الکساندر گواخالیبا)، ۱۳۴۹: ۱۷۲؛ همان، تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۳۸: ۱۶۶. لامعی نیز در نظریه بر ویس و رامین، رامین را یک قلندر و ولگرد توصیف می‌کند، تودووا، ۱۳۴۹، مقدمه: ۲۵).

در عین حال بعضی صفات دیگر همچون پیمان شکنی (که نزد ایرانیان بسیار ناپسند شمرده می‌شد) در او دیده می‌شود. رامین از حيله گری، دو رویی و خیانت برای رسیدن به معشوق ابایی ندارد؛ پاییند ارزش‌های اخلاقی نیست؛ حتی به معشوق خود خیانت می‌کند و دل به کس دیگر می‌بندد. او نه تنها همسر پادشاه را که برادر خود رامین است به دست می‌آورد، بلکه گنجینه‌های شاه را تصاحب می‌کند و در نهایت به جای او به تخت می‌نشیند.

برای آن که تفاوت رامین با دیگر مردان قصه‌های فارسی برما روشن شود، کافیست صحنه‌ای را به یاد آوریم که خسرو، شیرین را در حال آبتنی دید. او با وجود اشتیاق شدیدی که به شیرین داشت، از نزدیک شدن به او خودداری کرد و نگاه خود را به جای دیگری افکند. زیرا سوء استفاده از موقعیت و قدرت خود را خلاف آداب جوانمردی می‌دید. نقطه مقابل او رامین است. او در حالی که پادشاه را به وفاداری خود مطمئن کرده، با همسر او رابطه دارد. رامین نقطه مقابل سیاوش نیز هست. در مورد منظومه ویس و رامین باید گفت هرچند قدرت بیان و درجه عالی هنری و بلاغی این اثر را در ردیف آثار عالی ادبیات غنایی فارسی قرار داده است، ناسازگاری این منظومه با اخلاقیات اجتماعی سبب انتقاد بعضی منتقدان به آن شده است. وحید دستگردی از منتقدان خشمگین قصه ویس و رامین است (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۳۶۶ به بعد). فروزانفر با لحنی ملایمتر اما با رویکردی مشابه سخن می‌گوید (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۳۷۱؛ همو،

۱۳۵۴: ۲۶۴). اسلامی ندوشن که از مدافعان این قصه عشقی است، اگرچه از ویس دفاع می‌کند، از رامین با لحنی سرزنش بار سخن می‌گوید (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۹: ۳۶۶ به بعد). با اینهمه شور و جوانی و التهایی که در این قصه عشقی هست موجب شده که از داستان‌های محبوب ادبیات فارسی باشد و بعد از قرن‌ها هنوز بعضی از مردم ایران نام رامین را بر فرزندان پسر خود می‌نهند. صادق هدایت ویس و رامین را از لحاظ سرکش بودن عشق، همپای رمان معروف لارنس Lady Chatterley's lover دانسته است (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۲۹-۵۷۹). آنچه این منظومه را در بحث ما بویژه جالب توجه می‌کند، این نکته است که شخصیت رامین ظاهراً نوع سومی از چهره معشوق را در میان قهرمانان داستان‌های عشقی معرفی می‌کند که نماینده یک تیپ بسیار جالب در ادبیات داستانی فارسی است. این تیپ نه از سنت ادبیات زرتشتی و نه از ادبیات پهلوانی، بلکه بیشتر از سنت گوسانی متأثر است (Boyce, 1967, 12).

نتیجه

اگرچه نمی‌توان در چارچوب یک مطالعه موردی حکمی قطعی و همه جانبه به دست آورد، ولی از آنچه آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که قهرمانان مرد در منظومه‌های معروف عاشقانه ایرانی و سنت حماسی در سه تیپ اصلی قابل بررسی‌اند. این سه تیپ مجموعاً برآمده از سنت پادشاهی و روابط تاریخی دربارهای ایران است. عوامل متعددی در شکل‌گیری تیپ‌های قصه در این منظومه‌ها اثر گذار بوده است. تصویر آرمانی پادشاه که او را به صورت فردی قدسی و فراتر از واقعیت‌های موجود نشان می‌داد، باورهای کهن اسطوره‌ای و زرتشتی، باور به وجود فر ایزدی در خاندان‌های کهن ایرانی، رسوم درباری از قبیل آداب رزم و سلحشوری، آداب بزم، رقابت حکومت مرکزی با حکومت‌های محلی بر سر قدرت از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری این تیپ‌ها به شمار می‌رود. این آداب در نحوه رفتار، گفتار، تصمیم‌گیری‌ها و حتی نوع پوشش و تزئینات لباس قهرمانان قصه آشکار است. قهرمانان ایرانی غالباً از خطا و لغزش تهی نیستند و گاه منافع و مصالح ملی را فدای هوی و هوس‌های خود می‌کنند.

دسته اول از این قهرمانان که بر پایه الگوی آرمانی شده پادشاهان ایرانی و با الهام از آن ایجاد شده، دارای عطیه الهی فر ایزدی است و هر چند با شکوه و جلال ترسیم شده، از دام هوا و هوس مبری نیست. دسته دیگر پهلوانان خاندان غیر زرتشتی‌سامند. براساس حماسه ملی، این خاندان همیشه در قدرت حاکمیت به نوعی مشارکت داشت: پادشاهان ایرانی در عین آن که به

آنان نیاز داشتند، از ایشان حساب می‌بردند. اگرچه قهرمانی چون رستم، خود در مواضعی از شاهنامه در احوالات بزمی و در مقام نوازندهٔ خنیاگر و شادخواری باده نوش ظاهر می‌شود، این ویژگی‌های او هیچگاه در ماجرای عشقی از او سر نمی‌زند. جوان عاشق پیشهٔ شادخوار، شخصیتی است که در وجود رامین جلوه گر شده است و خود تیپ مستقلی را پدید آورده است. آنچه با مطالعه و بررسی عمیق‌تر داستان‌ها آشکار می‌شود این است که این سه تیپ به طور مطلق جدای از یکدیگر نیستند. ممکن است ویژگی‌های آنها به طور مشترک در یک شخصیت دیده شود. ولی هدف ما نشان دادن وجه غالب (Dominant) این شخصیت‌هاست.

در تکمیل این تحقیق لازم است به این نکته توجه شود که این شخصیت‌ها چه ارتباطی با تحولات سیاسی - تاریخی ایران داشته‌اند؟ در این زمینه هنوز مطالعهٔ جامعی صورت نگرفته و نیازمند بررسی اسناد تاریخی است. بنابراین می‌توان برای تحقیقی دیگر در ادامهٔ مطالعهٔ فعلی به این پرسش پرداخت که هر یک از تیپ‌های شخصیتی قصه‌های عاشقانهٔ معروف ایرانی تا چه اندازه و به چه نحو با جریان‌های سیاسی تاریخ ایران ارتباط دارند و آن را نمایندگی می‌کنند؟

یادداشت‌ها:

۱. سواری میان لاغر و بر فراخ
لبانش چو بسد، رخانش چو خون
هیون ران و موبد دل و شاه فر
۲. به رستم همی در شگفتی بماند
بدان بازوی و یال و آن پشت و شاخ
دو رانش چو ران هیونان سستبر
۳. تو گفتی همه تخت سهراب بود
دو بازو به کردار ران هیون
۴. منیژه چو از خیمه کردش نگاه
به رخسارگان چون سهیل یمن
کلاه تهم پهلوان بر سرش
- همش رنگ و بوی و همش قد و شاخ
دو چشمش چو دو نرگس قیرگون
کف و ساعدش چون کف شیر نر
- برو هر زمان نام یزدان بخواند
میان چون قلم سینه و بر فراخ
دل شیر و نیروی بیبر و هژبر
- به سان یکی سرو شاداب بود
برش چون بر شیر و چهره چو خون
- بدید آن سهی قد لشکر پناه
بنفشه گرفته دو برگ سمن
درخشان ز دیبای رومی برش

بجوشید مهرش دگر شد به خوی
 که رو زیر آن شاخ سرو بلند
 سیاوش مگر زنده شد گر پری است!
 نیایی بسدین بزمگه اندرا؟
 که دلها به مهتر همی جوشیا!

۵.

به پرده درون دخت پوشیده روی
 فرستاد مر دایه را چون نوند
 نگه کن که آن ماه دیدار کیست
 بپرسش که چون آمدی ایدرا
 پریزاده‌ای یا سیاووشیا!

۶.

به گنجور گفت آن کلاه پدر
 که روشن شدی زو همه بزمگاه
 همان طوق کیخسرو و گوشوار
 ببوشید رخشنده رومی قیای
 نهادند بر پشت شبرنگ زین

که در بزمگه بر نهادی به سر
 بیاور که ما را به بزم است راه
 همان یاره گیو گوهر نگار
 به تاج اندر آویخت پر همای
 کمر خواست با پهلووانی نگین

همین داند که طنبوری بسازد
 نبینندش مگر مسمت و خروشان
 چه‌ودانش حریف و دوستانند
 بر او راهمی و دستانی نواز
 نهاده جامه نزد می‌فروشان
 همیشه زو بهای می ستانند

منابع

- اسلامی ندوشن، *داستان داستان* ها، نشر آثار، تهران، ۱۳۷۶.
- ----- جام جهان بین، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۹.
- *اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت*، نگارش جلیل دوستخواه از گزارش ابراهیم پور داود، چاپ ششم، انتشارات مروارید ۱۳۶۶.
- بویس، مری، *زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها*، ترجمه عسکر بهرامی، تهران ققنوس، چاپ دوم ۱۳۸۱.
- بهار، مهرداد، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تصحیح کتابون مزدا پور، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۵.
- پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، ترجمه و انتخاب احمد کسروی، چاپ اول ویرایش جدید، تهران، جامی، ۱۳۸۰.
- پلوتارک، ایرانیان و یونانیان، ترجمه و انتخاب احمد کسروی، چاپ اول در ویرایش جدید، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰.
- حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۹.
- ذبیح الله صفا، *تاریخ ادبیات در ایران*، انتشارات فردوس، چاپ هفدهم تهران ۱۳۸۸.
- رضا، فضل الله، *نگاهی به شاهنامه تناور درخت خراسان*، سلسله آثار انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۸۲، تهران ۱۳۵۰.
- ژوزف مارکوارت، *ایران‌شهر بر اساس جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳.
- سرکاراتی، بهمن، *سایه‌های شکار شده*، چاپ دوم، تهران انتشارات طهوری، ۱۳۸۵.
- صفا، ذبیح الله، *حماسه سرایی در ایران از قدیم ترین عهد تا قرن چهاردهم هجری*، تهران امیر کبیر ۱۳۶۳.

- طبری، ابوجعفر محمد جریر: تاریخ الطبری، تصحیح صدقی جمیل عطار، دارالفکر، لبنان، الطبعة الثانية، ۲۰۰۲/۱۴۲۳.
- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، تصحیح اگالی تودوا و الکساندر گواخالیا، (زیر نظر کمال عینی) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۰۱، تهران، ۱۳۴۹.
- ویس و رامین تصحیح مجتبی مینوی، کتابفروشی بروخیم، تهران چاپ اول، ۱۳۳۸.
- ویس و رامین، تصحیح محمد جعفر محجوب، با مقدمه مسووط و حواشی و تعلیقات، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۷
- فردوسی، شاهنامه، تصحیح یوگنی ادواردویچ برتلس، نه جلد، مسکو، سلسله آثار ادبی ملل خاور، آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، ۱۹۶۶.
- فروزانفر، سخن و سخنوران، دو جلد، انتشارات خوارزمی، چاپ پنجم ۱۳۸۰.
- مجتبی مینوی، ویس و رامین، تهران، ۱۳۱۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن، مروج الذهب، و معادن الجواهر، تصحیح مفید محمد قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۵/۱۴۲۵.
- معین، محمد، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
- ملک الشعرا بهار، مجمل التواریخ، تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸.
- مینورسکی، ولادیمیر: "یک داستان عاشقانه پارسی"، ترجمه فتح الله مقربی، در ویس و رامین، تصحیح محجوب با مقدمه مسووط و حواشی و تعلیقات، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۳۷.
- نولدکه، تتودور، ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان ترجمه عباس زریاب انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۱۵۲، تهران، ۱۳۵۸.
- حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر سپهر، ۲۵۳۷.
- نیبرگ، هنریک ساموئل، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، تهران مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۵۹.
- هدایت، صادق «چند نکته درباره ویس و رامین» مجله پیام نو شماره ۹ و ۱۰. مرداد و شهریور ۱۳۲۴.
- نوشته‌های پراکنده، گردآوری حسن قائمیان، نشر جامه دران، چاپ دوم تهران ۱۳۸۳.
- هرتسفلد، ارنست، ایران در شرق باستان، ترجمه صنعتی زاده، تهران پژوهشگاه علوم انسانی تهران و دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۱.
- هینلس، جان آر.، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، و تقی تفضلی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۳.
- یوسفی، غلامحسین «چهاره‌ای معصوم و روشن در شاهنامه» در یانامه فردوسی، به مناسبت تجدید ساختمان آرامگاه، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۷۱، تهران، ۱۳۴۹.
- Boyce, Mary "The Parthian "Gosān" and Iranian Minstrel tradition", Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, No1/2 Apr.1957.
- Brosuis, Maria: *The Persians, An Introduction*, Routledge 2006
- Plutarch: Crassus, translated by John Dryden, London, 1902